

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

درویش وردک

۰۵ اگست ۲۰۱۵

مجلس پنجاه و چهارم (در تفکر درباره حشر)

قسمت اول

بامداد روز جمعه دهم ماه رمضان سال ۵۴۵ هجری قمری، شیخ عبدالقادر (رضی الله تعالی عنه) در مدرسه فرمودند: (یا غلام) دوقدم وجود دارد، یکی بسوی دنیا، و دیگری بسوی آخرت، یکی بطرف نفس و دیگری بجانب خالق. این قدم ظاهر رارهاکن، تابه قدم باطن بیبوندی. تو آغازکن و برای رسیدن با انتها بکوش، تا خداوند نیز اقدامات رابه نهایت برساند، شروع از تو، به نهایت رسانیدن از خدا. سببوزنبیل نیاز تهیه نما و بر باب عمل ساکن شو که هرگاه بحقیقت عمل کردی، به قرب خواهی رسید. در رختخواب آرامیدن و در هارابر خود بستن و در صدد انجام عمل بودن- صرف-، موجب موفقیت نخواهد بود. دلت رابیاد خدا مشغول گردان، و یاد مرگ و روز حساب را فراموش مکن، در اندیشه قیروپوسیدن در آن باش، در فکر آن باش روز حساب که تمام مردم مورد محاسبه قرار می گیرند چگونه در پیشگاه حق حاضر خواهی شد؟ اگر این تفکرات ادامه یابد قساوت قلب بر طرف خواهد شد، و کدورت آن به صفا و روشنی بدل می گردد. هرگاه ساختمانی بر بنیاد محکمی بنا شود، مسلماً پایدار میشود، و اگر بنیاد آن سسب باشد فروریختنش قطعی است. اگر بنیان وجود خود را بر پیروی از احکام شریعت قراردادی، بدان که بنائی ساخته ای، که احدی بر تخریب آن قادر نیست، و اگر بر غیر آن بنا نمودی، بنای وجودت فرو خواهد ریخت و به هیچ مقامی دست پیدا نخواهی کرد، بلکه مورد قهر و خش صدیقین نیز واقع می شوی. وای بر تو! شگفتا! آیا دین بازی و نیرنگ است؟ تو کرامتی نداری نیرنگ بازی تو خود را با گفتار و زبان آوری- عوامفریبی- در میان مردم شایسته نشان داده ای، در حالیکه هیچ گونه شایستگی نداری. شایستگی رهبر اجتماعی خاص افراد معدودی از صلاحست، و تو که چنین نیستی همان بهتر که گنگ شوی. از صالحین مرشد کسان هستند که مأمور به گفتار و ارشادند ولی آنان با اکراه و بی میلی به سخن گفن می پردازند، و اینانند که پس از کلام اخبارشان تحقق و عینیت پیدامی کند، و موجب صفای باطن می گردد. یکی از این صلحا مرشد امیر مومنان علی ابن ابی طالب (رضی الله تعالی عنه) است که فرموده: «اگر پرده غیب از پیش دیدگانم برداشته شود، چیزی به یقین من اضافه نمی شود». و باز فرموده است: «من خدائی را که مشاهده نکنم پرستش نمی کنم، و می فرمود: قلبم خدارا بمن نشان می دهد».

ای گروه نادانان! با علما و دانشمندان همنشینی کنید، آنان را خدمتگزار باشید، و از محضرشان علم آموزید. علم را از مردان میتوان آموخت. با علما، با حسن ادب و بدون اعتراض و خرده گیری همنشینی نمائید، تا از علم ایشان بهره مند

شوید، و برکات وجود آنان شامل حالتان گردد. با عرفا همنشین باشید، اما با خاموشی. وبا زاهدان دوست، اما با رغبت و اشتیاق.

انسان عارف ساعت به ساعت بخد انزدی‌تر می‌شود، و هر دم خشوع و خضوع او نسبت بخداوند بیشتر می‌گردد. خضوع آنان در حضور است نه در غیابت، زیرا همواره خود را در پیشگاه حق حاضر می‌بینند. زیادی و فزونی خشوع به مقدار قرب بستگی دارد، هر اندازه عارف بخدا نزدیک‌تر باشد، خاشع‌تر است. و گنگی زبان عارف بمیزان مشاهده جمال حق بادیده باطن مربوط است، و هر چه مقام مشاهده بیشتر باشد، وی بیشتر گنگ و لال می‌گردد. هر آنکس خدای عزوجل را شناخت، زبان نفس و طبع و هوا و عادتش لال می‌شود، اما زبان قلب و باطن و مقامش، به شکرانه نعمت‌های معنوی که خدایه او از زانی داشته است گویا و ناطق است، و از همین روست که خاموشی می‌گزینند، تا بهره مند شوند، و از شراب انس می‌نوشند تا قلبشان به پختگی کامل برسد.

هر کس با عرفا همنشینی کرد، خود را می‌شناسد، و در پیشگاه خداوند خود را خوار و ذلیل می‌داند روی این اصل گفته شده است: «هر که خود را شناخت، خدا را شناخته است، و حجاب بین او و پروردگار زایل می‌گردد». هر کس خدا را شناخت، در مقابل او متواضع می‌شود، و نسبت به مردم نیز فروتن است. هر کس خود را شناخت، شکر خدای را بجای می‌آورد، که این معرفت را بهره او گردانیده است، زیرا جز خدا کسی قادر بر عطا این موهبت نیست، و می‌داند که خداوند در این امر خیر دنیا و آخرت را بدو بخشیده است. لذا ظاهرش بشکر مشغول و باطنش بحمد و ثنای حق ذاکر است، ظاهرش پریشان و باطنش مجموع، شادمانی او در باطن و اندوهش در ظاهر است. اما عارف عکس این حالت را داراست، اندوهش در قلب و شادمانیش در چهره است. و او آگاه است که بر درگاه حق - مقیم است، امانی داند چه تصمیمی در موردش اتخاذ می‌شود، آیا مورد قبول واقع می‌گردد، یا مردود است؟ آیا در رحمت برویش گشوده می‌گردد، یا همچنان بسته می‌ماند؟ هر کس نفس خود را شناخت، - عارف شد. در تمام احوال مومن است. مومن صاحب حال است و حال گذرا، ولی عارف دارای مقام است و مقام ثابت.

مومن همواره از دگرگونی حال و زوال ایمانش نگران است، شادمانیش دائماً در چهره و اندوهش در قلب است. بظاهر لبخند میزند و اندوه دل را پنهان میدارد. اما عارف اندوهش در چهره است، زیرا او با مردم باحالت انداز و امر بمعروف و نهی از منکر به نیابت از رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) روبرو میشود.

قوم - استان - به آنچه که شنیده اند بجهت رضای حق عمل می‌کنند، اعمالشان خالصانه برای خداست، مواظب رابدون واسطه بوسیله قلب می‌شوند، و این در حالت غیبت از خویش و خلق، و بیداری بباد خالق حاصل می‌گردد. هرگاه تونیز قلبت بدین مرتبه و مقام رسید، همواره از خود و خلق غافل و بیادحق بیدار، اگر چه در خلوت باشی، بیاطن در خلوتی، و واردات غیبی و حکمت حق بر سر و باطن ریزان می‌گردد. سربه قلب املامیکند و قلب نفس مطمئننه را آگاهی می‌بخشد، و نفس زبان را آگاه می‌کند و زبان نیز مأمور ارشاد خلق میگردد. هر کس توانست تحت این قاعده و باین روش، با مردم برخورد داشته باشد و با آنان تکلم نماید، باید در ارشاد و هدایت ایشان کوشا باشد، و گرنه خاموشی بهتر است.

جنون قوم راستان دلدادگان، ترک عادات طبیعی و افعال نفسانی، و دوری و کوری از شهوات و لذات است، نه مانند دیوانگانند که عقلشان را از کف داده اند. حسن بصری (درود خدا بر او باد) گفته است: «هرگاه آنرا ببینید می‌گویند اینان دیوانگانند، و هر وقت آنان شمارا ببینند خواهند گفت: این گروه حتی لحظه ای بخدای عزوجل نگرویده اند».

خلوت تو بر مبنای درستی نیست، زیرا خلوت واقعی عبارت است از اینکه بقلب، از تمام تعلقات دنیوی ترک تعلق نمائی، و اندرونت بکلی از علاقه دنیا و آخرت، به استثنای ذات خداوند پاک شود. و این راهی است که پیش از توانیاء و مرسلین، اولیاء و صالحین، در آن قدم زده اند.

امر معروف و نهی از منکر نزد من - از عبادت - هزار عابد که در صومعه و ... تنها بخود بپردازند بهتر و بارزتر است.

از نفس نباید غافل بود، باید از آمل و خواستهایش کم کرد تا سبب نابودی نگردد، و چنان مهذب شود که همواره تابع قلب و باطن باشد، و از رأی آندوسر باز نزند، و با آنها متحد گردد، به آنچه او را امر می کنند گردن نهد، و از آنچه بازش میدارند خودداری نماید. در این حال است که نفس بمقام مطمئن میرسد، و با قلب و باطن هم آهنگ شده و جمعا در طلب یک هدف و یک آرمان واحد خواهد بود. وقتی نفس بدین حالت رسید، دگر باید از مبارزه با آن خودداری کرد، زیرا دیگر در برابر حق تسلیم است، و در قبال آنچه که خواست و اراده خداوند درباره او باشد مطیع و منقاد است: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا فَعَلَ وَهُمْ يُسْأَلُونَ».

متابعت و پیروی تو از حق کو؟ اگر دارای حسن ادب و رفتار نباشی بدان که با خواری از این دنیا خارج خواهی شد. و اگر حسن ادب داشته باشی با کرامت و بزرگواری بسرای دیگری میروی. آگاه باش که دوستان خدامهمانان خدایند، و بزرگواری بسرای دیگری میروی. آگاه باش که دوستان خدامهمانان خدایند، و مهمان در خوراک و نوشیدنی و سایر لوازم مداخله نمی کند، بلکه بدانچه که صاحب خانه برایش مهیا میکند و راضی و شادمان است. هر کس خداوند را شناخت، از دنیا و آخرت رویگردان میشود، و جز عشق حق چیزی در دلش باقی نمی ماند. بر تولازم است که گفتارت در جهت رضای حق باشد، و گرنه باید خاموشی گزینی، باید زندگیت بجهت کسب اعمال صالحه و جلب رضای خدا باشد و گرنه مرگ برایت بهتر است.

بار خدایا، ما را بطاعت و فرمانبرداری خود زنده بدار، و با اهل طاعت محشور گردان. آمین.

و باز شیخ (رضی الله تعالی عنه) فرمود: مومن باید از نفس خویش دور گردد، و در مصاحبت بزرگی قرار گیرد که وی را علم آموزد و در تأدیب وی کوشد، باید از آوان کودکی تادم مرگ در طلب علم بود. قاری ابتدا کتاب خدا را حفظ می کند، و سپس قواعد و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را یاد می گیرد، و با کسب این دوست که موفقیت ملازم اومی شود، آنچه را حفظ کرده است قرائت می کند، و بدان عمل می نماید، و آنچه را که آموخته است سر مشق اعمال و رفتار خود قرار میدهد، تا در نتیجه به قرب حق برسد، همانگونه که او به آموخته هایش عمل کرده، خداوند نیز وی را به آنچه که نمیدانسته راهنمایی می کند، و قلبش با اخلاص در پیشگاه خداوند عزوجل مقیم می شود.

هرگاه عامل بودی و متوجه شدی که قلبت به مقام قرب نرسیده و شربینی عبادت و انس رانچشیده ای، بدان که عملت صحیح نیست، و بجهت خللی که در عملت بوده است محجوب شده ای. اما این خلل چیست؟ ریا، نفاق، خودخواهی، و غرور است. ای عاقل! بر تولازم است که در اخلاص بکوشی، و گرنه بخود زحمت مده، چون عمل بدون اخلاص به نتیج نمی رسد. بر تولازم است همواره در تحت مراقبت حق باشی، چه در پنهان و چه در آشکار، اما بدان که مراقبت آشکار و در جلوت، هرگاه با اخلاص همراه نباشد کار منافقین است. مراقبت پنهانی و در خلوت، همراه اخلاص، کار مخلصین است. و ای بر تو! هرگاه زیباروئی را دیدی، دیدگان را ببند و چشم شهوت و هوای نفس را فرو بند، و بیاد بیاور که خدای عزوجل ترا می نگرد، و بخوان «و ماتکون فی شأن»، از خدای بپر هیز، دیدگان را از نظر به نامحرم ببوش، و خدای را بیاد آور که چیزی از نظر و علم او پنهان نیست.

هرگاه در انجام امر حق منازعه نکردی، آنگاه است که عبودیت و بندگیت بکمال می رسد، و در زمره کسانی درمیائی که خداوند درباره شان فرموده است: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» - (همانرا بر بندگان من قدرتی نیست. سوره حجر آیه ۴۲). وقتی شکرو سپاست نسبت بحق متحقق گردید، خداوند نیز دلهای مردم را نسبت بتو مهربان می کند، و زبانهایشان را در خصوص توبه ستایش و امیدارد، در اینحال دیگر شیطان و اعوان و انصارش بر تو چیرگی ندارند.

ترک دعا رخصت است و اشتغال بدان عزیمت، دعا در حکم تنفس است برای فرد غرق شده، و روزنه ای است برای زندانی که ممکن است از آن روزنه راهی بسوی آزادی پیدا کند، پس دعائیز راهی است بسوی پادشاه پادشاهان (خدای عزوجل).

عاقل باشید، شما باترک دعازکاری نیک سرباززده اید. و بدانید که درخواست و دعایباید بانیت و علم و به پیروی از آگاهان باشد. شما میدانید که در نزد خداچه هست، و میدانید که پیش بندگان صالحش چه چیز است، بنابراین امکان دارد که در ظن و گمان باشید، و این ظن و گمان بخطایان و ادا دارد. پس در هر حال نسبت به خواست خداوند درباره خود زبان اعتراض نگشایید. و بدانید که صلحا در تمام احوال در اختیار دست قدرت حق اند، لذا تا زمانی که خلاف شرع عمل نکرده اند. نباید به آنان اعتراض شود. و بدانید هیچگاه نباید از خوف خدا عاقل بود چون این عدم غفلت است که موجب حصول آرامش دل میشود.

ای بندگان زمینی خداوند، ای زاهدان، آگاه باشید و چیزی را یاد بگیرید که از آن بی خبرید. به مکتب من گرانید، تا آنچه را که از آن خبر ندارید به شما بیاموزم. قلب را کتابی است، و باطن و اسرار را کتابی، نفس را کتابی، و جوارح و اعضا را کتابی است، اینها عبارت است از درجات و مقامات، و قدمهای معبود. اگر قدم اول را بر نداشتی چگونه بدم میرسی؟ اگر سلامت درست نبود، چگونه به یقین میرسی؟ وقتی یقین کامل نیافتی، چگونه به مقام معرفت و ولایت میرسی؟ پس عاقل باش و بدان که چیزی نیستی!

هریک از شما بدون استحقاق در طلب ریاست برخلق اید، و میدانید که ریاست و رهبری خلق تنها پس از زهد و دوری از خلق و از دنیا و نفس و هوی و اراده در اختیار بدست می آید. تفویض مقامات معنوی موکول به اراده و مشیت الهی است، نه عوامل زمینی در آن مداخله دارند و نه خواست مردم.

همواره خود را تابع بدان نه متبوع، خورامصاحب بشمار نه مصحوب، به ذل و خواری و گمنامی راضی باش، و اگر در پیشگاه حق - قرار است - عزیز و سربلند باشی، این مقام بوقت خود بتو اعطا میشود. لازم است بخدای تسلیم شوی، و نفس را رها نمایی لازم است که در امتثال امر حق بکوشی، و از ارتکاب منهیات اجتناب کنی، و بر آفات و بلاها صابر و بردبار باشی، و آگاه باش که پایه و اساس این امر توحید و ثبات بر اعمال صالحه می باشد. بنا را بر این محکم و استوار بنانهاد، اگر نیت درست نباشد، چگونه میتوانی تکلم کنی؟ چگونه قادری به نیابت پیغمبران با خلق به گفتگو پردازی؟ آنان خطیبان و راهنمایان مردم بودند، و پس از اینکه به امر خداوند نبوت به پایان رسید، علمای عامل جانشینان آنان می باشند، بنابراین هر کس میخواهد که در ردیف ورثه انبیاء قرار گیرد، باید سعی نماید که پاکترین مردم زمان و داناترین ایشان باشد و به احکام الهی و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) عالمترین. آیات تصور میکند که این وظیفه ای است آسان؟ ای نادانان بخدا، و رسول و اولیاء و صالحین، این نفس ناشناختگان، ای دنیاداران که بدون استحقاق حکم می کنید، لال باشید و سکوت اختیار ننمائید، آن کسیکه علمش بر هوای نفسش غلبه کرده است باید بدین مهم بپردازد. علم غالب بر نفس است که سودمند است، و چگونه سودمند نباشد، و در حالیکه صاحب آن تمام درهای اتکاء بخلق را بر روی خود بسته است، و باب اکبر یعنی درگاه حق را بر روی خویش باز نموده است؟ هرگاه این باب اکبر بر روی بنده ای گشوده شود، آن زمان است که به خلعت های معنوی و نثار غیبی مفتخر میگردد و سیله هائی در اختیارش می گذارند که با آن قشرها بر طرف می کند و مغزها را باقی می گذارد، با آن طریق شهوات را مسدود می سازد، راه حقیقت را تشخیص می دهد، و قدم در جاده حق و مراد میگذارد، آن جاده ای که پیش از او انبیاء و مرسلین و اولیاء بر آن گذر کرده اند. این چگونه جاده است؟ جاده صفاست بدون تیرگی، جاده توحید بدون شرک، جاده استسلام بدون منازعه، جاده صدق بدون کذب، جاده حق بدون خلق، و بالاخره جاده مسبب بدون سبب می باشد، این جاده ای است که امرای دین و سلاطین معرفت و مردان حق و اصفیاء و نجباء و ناصران دین و دوستداران خدا در آن قدم زده اند. وای بر تو! تو چگونه مدعی پیمودن این طریق و این جاده ای، در حالیکه تمام اتکایت بخود و خلق است؟ دارای ایمان - محکم و درستی - نیستی، بیم و امیدت بخلق است، پس زاهد نیستی، عنایتت بدنیاست، لذا توحیدت کامل نیست، عارف از دنیا و آخرت غریب است، و زاهد از ماسوای الله بریده است و فقط به لقاء الله مشغول می باشد.

(یاقوم) سخنانم رابشنوید، وزبان تهمت رانسبت به من کوتاه کنید. نمیدانم چرا و برای چه مرا متهم کرده و غیبت می کنید، درحالیکه من دوست مهربان و دلسوز شمایم، بارسنگین هدایت شمارا تقبل کرده ام و نواقص اعمالتان را کامل می کنم. از خدای عزوجل همواره طلب می نمایم که حسنات شمارا بپذیرد، و از سیئات درگذرد. هرکس مرا کاملاً بشناسد و از دل من آگاه شود، تازمان مرگ از من جدا نمی شود. طعام و شراب و لباس خویش را در مصاحبت من میداند، -چراکه- از غیر خداوند بی نیازم میداند.

(یاغلام) چرا مرادوست نداری؟ من ترا برای تو میخواهم نه برای خویش، قصدم اینست که ترا از چنگال دیو مهیب دنیاپرستی برهانم، ترا آگاه کنم که دنیاپرستی دیو کشنده و فریبانی است، تابکی بدنبال آن میدوی؟ بدان که بزودی به آن خواهی رسید و هلاکت میکند.

خدای عزوجل دوستداران خود را لحظه ای در چنگال دنیا رها نمی کند، بلکه همواره خود با آنان است، و آنان با او. دلهای اینگونه بندگان همواره بیاد خدامشغول است، و در پیشگاه معالایش حاضر، و از غیر خدایبزار، لذا این خداست که مونس دلهایشان می باشد.

بارخدا یا، مارا زانی بندگان مخلص بگردان، و مارا از گزند هوای نفس محفظ فرما، همچنانکه ایشان را حفظ فرموده ای. و «آتنا فی الدنيا حسنه و فی الاخرة حسنه و قنا عذاب النار».